

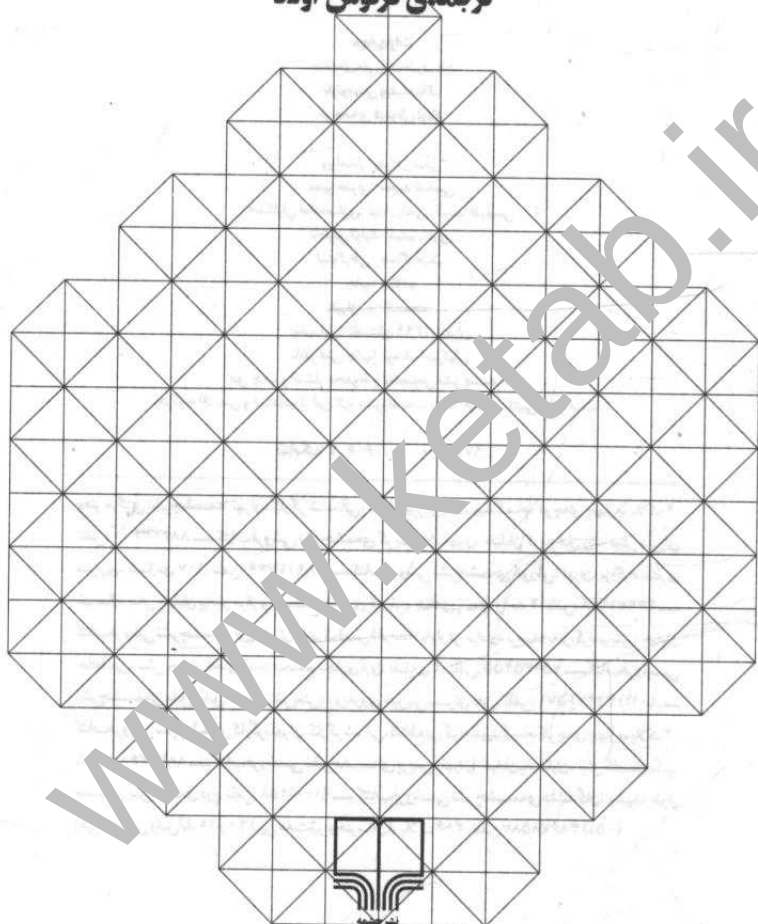
مهابهارات

حماسه‌ی ملی و اساطیری هند

بازنویسی ویلیام باک

با مقدمه‌ی بی. ای. ون نوتن، با تصویرگری شرلی ترمیت

ترجمه‌ی فرنوش اولاد



اسطوره و آیین ۲۱

۲۰۵۸۸۷۷۷

سرشناسه: باک، ویلیام، ۱۹۷۰م-۱۹۳۴، اقتباس کننده

Buck, William, 1934-1970

عنوان و نام پدیدآور: مهابهارات: حماسه ملی و اساطیری هند/ به روایت ویلیام باک؛ ترجمه: فرش اولاد

مشخصات نشر: تهران: نشر چشمه، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری: ۴۲۸ ص، مصور، نمودار

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۱۰۰۶۰۶-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: [1993] Mahabharata

عنوان دیگر: حماسه ملی و اساطیری هند

موضوع: مهابهاراتا - اقتباس ها

موضوع: Mahabharata -- Adaptations

شناسه ی افزوده: اولاد، فرنوش، ۱۳۶۰، مترجم

رده بندی کنگره: PS۳۵۵۳

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴

شماره ی کتاب شناسی ملی: ۵۹۹۹۳۴۹

زده‌بندی نشر چشمه: علوم انسانی - تاریخ و اسطوره

مهابهارات

- حماسه‌ی ملی و اساطیری هند -

بازنویسی ویلیام پاک

ترجمه‌ی فرنوش اولاد

ویراستار: پدram رسولی

مدیر هنری: مجید عباسی

همکاران آماده‌سازی: نینا رزندی، کیمیا ادیسی

ناظران تولید: میثم باقری

لیتوگرافی: هماگرافیک

چاپ: دالاهو

تیراژ: ۷۰۰ نسخه

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۹، تهران

ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.

هرگونه استفاده غیرمجاز، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شاب ۹۷۸-۶۰۰-۰۱-۰۶-۰۰

دفتر مرکزی نشر چشمه: تهران، کارگر شمالی، نیش بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰ — کتاب‌فروشی نشر چشمه: کریم‌خان: تهران، خیابان کریم‌خان زند، نیش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷. تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶ — کتاب‌فروشی نشر چشمه: کورش: تهران، بزرگراه ستاری شمال، نیش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، واحد ۴. تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸ — کتاب‌فروشی نشر چشمه: آرن: تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار فردوسی، نیش بزرگراه نیایش، خیابان حافظی، نیش خیابان فخارمقدم، مجتمع تجاری آرن، طبقه‌ی ۲. تلفن: ۵۴۵۵۰۷۵ — کتاب‌فروشی نشر چشمه: بابل: بابل، خیابان شریعتی، روبه‌روی شیرینی‌سرای بابل. تلفن: ۳۲۴۰۵۷ (۰۱۱) — کتاب‌فروشی نشر چشمه: کارگر: تهران، کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰ — کتاب‌فروشی نشر چشمه: پریس: تهران، خیابان پاسداران، نیش گلستان، مجتمع پریس، طبقه‌ی دوم. تلفن: ۹۱۰۰۱۲۵۸ — کتاب‌فروشی نشر چشمه: دلشادگان: مشهد، بزرگراه وکیل آباد، بین وکیل آباد ۱۸ و ۲۰ (بین هفت‌تیر و هنرستان)، پلاک ۳۸۶. تلفن: ۳۸۶۷۸۵۸۷ (۰۵۱)

www.cheshmeh.ir

cheshmehpublication

cheshmehpublication

تلفن بخش کتاب چشمه: ۷۷۷۸۸۵۰۲

فهرست

مقدمه‌ی مترجم / ۹

پیش‌گفتار ناشر متن اصلی / ۱۷

مقدمه ای. وی. نوتن / ۲۱



بخش اول: در آغاز / ۳۳

۱. معدنی از جواهر و سنگ‌های گران بها / ۳۷

۲. انگشتر و ... / ۹۰

۳. آتش و شعله / ۸۰

۴. ایندراپرستا / ۱۰۱

۵. شن‌های روان / ۱۲۱



بخش دوم: در میانه / ۱۴۱

۶. نالا و دامایانتی / ۱۴۳

۷. نیلوفر آبی هزار گلبرگ / ۱۶۵

۸. تور آه‌نین / ۱۸۹

۹. ویراتا / ۲۱۱

۱۰. هجوم / ۲۳۱

۱۱. مگوی / ۲۴۹

۱۲. سانجایا باز می‌گردد / ۲۶۳

۱۳. درختان طلا / ۲۷۷

۱۴. دریاچه‌ی سحرآمیز / ۲۹۵

۱۵. شب / ۳۱۷



بخش سوم: در پایان / ۳۳۵

۱۶. تیغ‌ی علف / ۳۳۷

۱۷. ر بار بی غم انگیز / ۳۵۵

۱۸. پاریک سینا / ۳۷۱

۱۹. گذرگاه زمان / ۳۸۷

۲۰. شهر دروازه‌ها / ۳۹۰



یادداشت‌ها / ۴۱۱

شخصیت‌ها / ۴۱۳

نمایه / ۴۱۹

مقدمه‌ی مترجم

آنچه پیش روی ماست حماسه‌ی مهابهارات است که همچون شاهنامه‌ی فردوسی به گونه‌ای شاهانه‌ی هندیان به شمار می‌آید و تاریخ تمدن هند و سنت‌های فرهنگی این مرزوبوم پهناور را از آساز باز می‌کند. تفاوتش با شاهنامه در آن است که مهابهارات همراه رزم‌نامه‌ی همتایش، رامایانا سرگذشت شاه‌های مهم دینی، اسطوره‌ای، حماسی و آیینی راج در میان مردم هند به شمار می‌رود.

مهابهارات سرگذشت ستیز سلسله‌هاست، داستان نبرد دو خانواده از یک دودمان — کوروها و پانداواها — بر سر جانشینی. گرچه هر یک از یک خاندان نشئت گرفته‌اند، کوروها خانواده‌ای باستانی و پانداواها اشرافی نوظهور هستند.

این داستان در هنگام مراسمی روایت می‌شود که در آنجا پسر باریک‌شیتا و نوه‌ی ارجورا به کین‌خواهی پدر خویش برای کشتن تاکشاکا، شاهزاده‌ی نال، به پا می‌دارد. داستان با شاه کورو، پراتپا، آغاز می‌شود، او که در کهن‌سالی فرزندی نداشته، با آنکه‌اش سرزمین هاستی‌ناپورا را ترک کرد و به جنگل رفت. آن‌ها در جنگل صاحب پسری شدند و او را سانتانو نامیدند. سانتانو که تجلی جسمانی پادشاهی مُرده به نام مهابهیشا بود، پیش از شکل‌گیری در زهدان مادر به گنگا، الاهی رود گنگ، دل باخت و وقتی به سن جوانی

رسید با او ازدواج کرد. آن‌ها صاحب پسری شدند که سانتانو او را بهیشتما نام نهاد. گنگا پس از تولد بهیشتما، سانتانو را ترک کرد. از سویی دیگر وقتی سانتانو کوچک بود، او پاری چارا، شاه سرزمین چدی، برای شکار راهی جنگل شد؛ در آن‌جا نطفه‌اش از جسم جدا شد و طی اتفاقی سر از شکم یک ماهی درآورد و ماهی گیر دختر او را از شکم حیوان بیرون کشید و او را ساتیاواتی نامید و چون دختر خود عزیزش داشت. ساتیاواتی بالید و زیبا شد و ویاسای شاعر، سراینده‌ی مهابهارات، حاصل عشق کوتاه‌مدت او با نوازنده‌ای دوره‌گرد به نام پاراشارا بود. پاراشارا، با کودک خود به جنگل رفت و ساتیاواتی نزد پدر بازگشت. روزی شاه سانتانو ساتیاواتی را در جنگل دید و به او دل باخت و او را به عنوان ملکه‌اش به هاستی ناپورا برد. بهیشتما، که ردی زبانه‌نیرومند و باهوش بود، از ولی عهدی پدر کناره گرفت و اجازه داد پسری که از ساتیاواتی زاده می‌شود وارث سلطنت باشد.

سانتانو از سلطنت کنار رفت. پسر خود و ساتیاواتی، ویچیتراویریا، را بر تخت شاهی نشاند. پس از اعلام برپایه رسمی، گزینی دختران پادشاه بنارس، بهیشتما هر سه دختر یعنی آمبیا، آمبیکا و آمبالیکا را از میان مراسم ربود و آن‌ها را برای همسری ویچیتراویریا به هاستی ناپورا آورد. آمبیکا و آمبالیکا، رویریا ازدواج کردند ولی پادشاه جوان از دنیا رفت و تخت شاهی را بدون وارث بر جای گذاشت. ساتیاواتی به پیشنهاد بهیشتما پسر دیگرش ویاسا را از جنگل فراخواند تا بران سلطنت واریتی بیاورد. ویاسا ندای مادر را اجابت کرد و آمد و نطفه‌ی پسرانی را در زهدن همسرین وی، حیتراویریا و یکی از مستخدمه‌های ساتیاواتی نهاد.

نخستین فرزند، دریتراشترا، پسر آمبیکا، بود، دومین بچه، پاندو، پسر آمبالیکا و کوچک‌ترین فرزند، ویدورا، پسر مستخدمه بود. دریتراشترا نابینا بود و به پاندو و ویدورا بر تخت سلطنت نشست. پاندو در جست‌وجوی همسر برآمد و با شاهزاده‌خانم کوتی ازدواج کرد. از سویی دیگر بهیشتما مادری، دختر شاه مادرا را به همسری دوم پاندو برگزید. پاندو در جنگل به نفرین آهویی گرفتار آمد و از عشق‌ورزی با همسران خود و آوردن فرزند محروم ماند. او جواهرات سلطنتی و حکومت را به دریتراشترا واگذار کرد و خود با همسرانش در دره‌های هیمالیا ماند. دریتراشترا در هاستی ناپورا با گنداری عروسی کرد

و صاحب صد فرزند پسر و یک فرزند دختر شد. نخستین پسر او دوریودانا و دومین پسر دوساسانا بود.

پیش از تولد دوریودانا، پاندو نیز صاحب چند پسر شد. وقتی کونتی هنوز نزد پدر خود می‌زیست زاهدی به او یک ورد سحرآمیز آموخت. کونتی با آن ورد می‌توانست خدایان را احضار کند و از آنان صاحب فرزند شود. او این راز را برای پاندو فاش کرد و پاندو نیز او را بر آن داشت تا خدایانی را احضار کند و برایش پسرانی بیاورد. کونتی یک‌بار در خانه‌ی پم‌ری، این ورد را آزموده و از سوریا، خدای خورشید، صاحب پسری شده بود؛ چون موه‌ری نداشت فرزند خود را به رودخانه افکند و آدیراتای ارا‌به‌ران او را یافت و نام کارنا را بر وی نهاد و از او به جنگاوری بی‌همتا ساخت.

این‌بار کونتی به خواست پاندو دارما، پروردگار عدالت، را احضار کرد و چون فرزندان خدایان در غرض یک روز زاده می‌شدند، تا ظهر پسرش یودیشثیرا را به دنیا آورد. دوباره به خواست پاندو رایو، خدای باد، را فراخواند و بهیما را زایید و در آخر ایندرا پاندوا را جونا را به او داد. مادری نیز آن ورد را از کونتی آموخت و آشوین‌ها^۲ را احضار کرد و پسران دوقلوی پاندو، ناکولا و ساسنیر، به دنیا آورد.

سرانجام، پاندو و مادری در جنگل جان دادند و کونتی همراه پنج پاندوا به هاستی ناپورا رفت. پاندواها در هاستی ناپورا با پسرعموهای^۳ آن، دوریودانا و برادرانش، تحت نظر کریپا و درونا کار با بهترین سلاح‌ها را آموختند و دروب به ارجونا و اسر خویش، آسواتمن، چیزهای بیش‌تری آموخت و از ارجونا بهترین کماندارها را به‌خاطر بابت بهای درس خویش، آنان را به کامپیلیا فرستاد تا دروپادا، شاه پانچالا، را به‌ایش بیاورند. دروپادا روزگاری در کودکی دوست درونا بود و اکنون که شاه شده بود از سر نخستین رستی دوباره با او را نپذیرفته و خوارش کرده بود. ارجونا او را گرفت و به حضور درونا آورد و او نیز نیمی از قلمرو شاهی دروپادا را تصرف کرد.

وقتی پاندواها و پسران دریتاراشترا در کار با سلاح‌ها ماهر شدند، درونا مراسمی

همگانی برای نمایش هنرهای رزمی آنها بر پا کرد. کارنا وارد آن جا شد و همهی کارها را چابک‌تر و دلپذیرتر از کوروها و پانداواها به نمایش گذاشت، دوریودانا با دیدن قدرت کارنا، دوستی او را در برابر پانداوا به دست آورد و بی‌درنگ او را به شاهی شهر آنگا گمارد.

دوریودانا که پانداواها را رقیبی برای تاج و تخت کورو می‌پنداشت، روزی از پدر پرسید که قرار است چه کسی پس از او بر کورو و جانگالا فرمان راند. دریتاراشترا که این کینه را در وجود پسرش دید کوشید تا پانداواها را مدتی از آن جا دور کند. آن‌ها در این سفر از توپه‌ای که دوریودانا برای قتل آن‌ها چیده بود جان سالم به در بردند و مدتی را در هیئت برهمن در کنار درختان گذراندند.

دراو پادی، پسر دریتاراشترا، که زاده‌ی آتش شیوا بود، در مراسم همسرگزینی خویش ارجونا و سپس هر چهار پانداوای دیگر را به شوهری برگزید و آن‌ها با یکدیگر در ایندراپراستا ماندند؛ تا این که یک روز دوریودانا پانداواها را به خاطر اهانتی که در قصر آن‌ها به او شده بود به مبارزه طلبید و آنان را برای قتل به هاستی ناپورا دعوت کرد.

یودیشثیرا همه چیزش را در قمار باخت و هزار بر این نهاده شد که او همراه برادران خود و دراو پادی دوازده سال در جنگل زندگی کنند و سال سیزدهم را با لباس مبدل در شهری بگذرانند و اگر شناخته شوند دوباره سیزده سال، اگر نه همین متوال در جنگل و لباس مبدل سپری کنند.

پانداواها و دراو پادی دوازده سال در جنگل‌ها سرگردان بودند و در سال سیزدهم به شهر ماتسیا و دربار آن جا پناهنده شدند و سرانجام با هم‌پیمانان خود در برابر کوروها صف‌آرایی کردند.

این اثر حماسی طولانی فقط گوینده‌ی داستان اصلی نیست و شخصیت‌های داستان اصلی داستان‌های فرعی بسیاری همچون قصه‌های نالا و دامایانتی، ساویتی و ساتیاوان و چندین قصه‌ی دلپذیر دیگر را روایت می‌کنند که آن‌ها نیز به نوبه‌ی خود حاوی پندها و آموزه‌های فراوان‌اند.

مهابهارات سروده‌ای حماسی از سده‌ی پنجم یا ششم پیش از میلاد به زبان

سنکسریت است. مه‌بهارات بایش از صد هزار بیت بلندترین سروده‌ی حماسی جهان است. کارنوشتن آن تاسده‌ی سوم یا چهارم میلادی ادامه یافت. برخی از مورخان موضوع این حماسه را الهام گرفته از نبرد میان مردمان آریایی و دراویدی در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد می‌دانند. اینک به ترجمه‌های فارسی مه‌بهارات اشاره‌ای می‌کنیم. نخستین ترجمه‌ی فارسی از مه‌بهارات در اواخر قرن دهم هجری به کوشش نقیب‌خان، ملا عبدالقادر بدایونی و سلطان تھانیسری در دوره‌ی اکبرشاه انجام گرفت و اکبرشاه آن را رزم‌نامه خواند و دستور به نگارگری آن داد. ترجمه‌های دیگر که آن‌ها نیز قدیمی‌اند عبارت‌اند از ترجمه‌ای به نثر فارسی به قلم داراشکوه پسر شاه‌جهان و برادر اورنگ‌زیب عالم‌گیر؛ ترجمه‌ای منظوم به فارسی از حاج ربیع‌انجب؛ ترجمه‌ای دیگر به فارسی به خامه‌ی ملا احمد کشمیری که رویداد دیگری نیز در آن آمده انجام گرفت؛ فیضی فیاضی، ملک‌الشعرای دربار اکبرشاه و برادر الف‌الملک علی، بر رزم‌نامه دو باب منظوم افزود.

در اصل، هیچ ترجمه‌ی جدیدی از این حماسه‌ی بزرگ هندی تاکنون انجام نگرفته است. ترجمه‌ی حاضر نیز خلاصه‌ی سرگذشت پانصد ساله‌ی این حماسه‌ی بزرگ پنج‌هزار صفحه‌ای است که ویلیام باک به انگلیسی انجام داد. و در دانشگاه کالیفرنیا تاکنون بیش از پنجاه بار منتشر شده است. باشد که ترجمه‌ی حاضر «نگیزه» باشد برای ترجمه‌ی کامل این شاهکار حماسی جهان تا از اصل سنکسریت به زبان سیرین‌پارس و انجام گیرد. به امید آن روز. در پایان باید یادآور شوم که مترجم فارسی در این اثر به سبب بی‌توجهی در خواندن و تلفظ واژگان و نام‌های خاص، شماری از آنان را همچون مه‌بهاراته، کیشنه، رامایانه، ویاسته، ارجونه، بهیشمه، دریت‌رستره، یودیشیتیره، دوربودنه، بهیمه، نکوله، کور و کیشتره، آستیکه، ایندره‌پرسته، ریشاسیرینگه و... را از لفظ سنکسریت آن‌ها آهسته‌آهسته تغییر داده و حرف «ه» در پایان این واژگان را به «ا» تبدیل کرده و گاهی تلفظ فتحه در حروف میانی واژگان را به الف بدل کرده است تا خوش‌آهنگی آن‌ها حفظ شود و تلفظ برای خوانندگان فارسی آسان‌تر شود.